سوءاستفاده‌های احتمالی نیز هست؛ زیرا اجازه می‌دهد که هرکس آن را به جانبی ببرد و به نفع خویش مصادره کند. تحسین عمومیت و توصیه به آن بدون رفع ابهام، نه‌تنها از تفارقات موجود و دوگانه‌سازی‌های نابجا نمی‌کاهد و نه‌تنها ما را بر تکثر رو به رشد جاری در جهان چیره نخواهد کرد، بلکه محمل و مستمسکی خواهد شد برای کسانی که معتقد به پایان هرگونه معرفت و مرامی هستند و انسان‌ها را به عمل‌گرایی محض و همگرایی‌های سیال و بلاتعین و فاقد جهت می‌خوانند. مخاطبان این سخن حتما با نظریات مدعی پایان تاریخ، پایان ایدئولوژی، پایان فلسفه و اخیرا پایان جامعه آشنا هستند و می‌دانند که در پس پشت «انگاره پایان»، کدام جریان و قدرت مسلط جهانی نشسته است و با طرح این به‌اصطلاح نظریات علمی، چگونه به سرکوب نرم پدیده‌های خلاف جریان مبادرت می‌کند.

به دلیل همین ابهام است که معلوم نمی‌شود چرا تأکید و ابرام بر «اسلام» از نظر آن استاد، خلاف عمومیت محسوب می‌شود و تاکید بر «ایران»، عین عمومیت؟ یا چگونه است که تعریض شهید سلیمانی بر سوزاندن پرچم جمهوری اسلامی به نفع ایرانیت بوده است؛ درحالی‌که در وصیت‌نامه‌شان به تصریح فرموده بود: «... جمهوری اسلامی حرم است... قرارگاه حسین بن علی است...»؟

باید توجه داشت که عام‌گرایی امام و شهید سلیمانی در مسائل، در منطق، در راهبرد و در مخاطبان، نه یک انتخاب شخصی مبتنی بر موقعیت و مصلحت‌سنجی‌های سیاسی، بلکه برخاسته از آموزه‌ها و باورهای دینی ایشان بوده است. آن نیز بیش از هرچیز به‌دلیل متکی‌بودن این دین بر «فطرت بشری» و بر «منطق عام عقلی» است که هر مسلمانی را با مسائل و راهبردهای عمومی و مخاطبان عام درگیر می‌سازد. پس، از این مبانی و رویکرد امام و حاج‌قاسم، نمی‌توان و نباید نتیجه‌ای به نفع عدول یا تعدیل اعتقادی ایشان گرفت و آن را به حساب تنازل از نظام اندیشه و باورهای جمهوری اسلامی گذارد. ویژه‌سازی و متمایزنمایی‌های استاد محترم از حاج‌قاسم شاید از محبت و ارادتی برخاسته باشد که به ایشان داشته‌اند اما چه لزومی دارد که آن را بر چنین فرض سستی بنا کنند که مغایرت با گفتمان حاکم بر جمهوری اسلامی از آن نتیجه شود. ایشان در معرفی نظام باور وصیت‌نامه می‌فرمایند که شهید سلیمانی، عناصر به‌ظاهر متعارض را سازگار کرده و از این حیث واجد توان پابلیک‌سازی بالایی بوده‌اند اما نمی‌فرمایند که چه تعارض و تغایری از این حیث با گفتمان جمهوری اسلامی دارد یا کجا جمهوری اسلامی از این مبنای دینی و اعتقادی خود عدول کرده است؟

سؤالات بعدی این است که:

همین عمومیت‌گرایی نسبت‌داده‌شده به شهید سلیمانی آیا بیشتر جنبه ملی و داخلی داشته است یا امتی و منطقه‌ای؟

آیا ناظر و مبتنی بر قبول منطق مدرن و اقتضائات پست‌مدرن بوده است یا منبعث از آموزه‌ها و انگیزه‌های دینی؟

دال‌های گفتمانی شهید سلیمانی آیا عموما سیال و میان‌تهی هستند تا بتوانند بیشترین توجهات را به‌سوی خود جلب کنند یا واجد فحوا و جهتگیری‌های روشنی‌اند برای نجات و رهایی بیشترین انسان‌ها؟

مساله شهید سلیمانی اساسا چه بوده است؟ ایران بوده، ایرانیت بوده یا ایران اسلامی؟ آیا نمی‌شود گفت که مساله وی جمهوری اسلامی ایران بوده است؟

آیا ما-آنچنان که با استناد به وصیت‌نامه و جاهای دیگر مطرح شد- با تلاش‌هایی از سوی ایشان برای جمع میان ایرانیت و اسلامیت مواجهیم؟

چه اصراری بر هم‌سنخ‌شماری این دو و بلکه هم‌کفوشماری این دو وجود دارد؟

آیا اساتید محترم به لوازم آن هم واقف و پایبندند؟ آن هم با این استدلال سطحی که شهید سلیمانی در وصیتش به مسئولان، بر مسئولیت‌های دوگانه ایشان در قبال «ملت» و «اسلام» تأکید کرده است. این چه منطقی است که برای اثبات عمومیت و دوگانه‌گرایی حاج‌قاسم، امر دینی را در «عبادت» محصور می‌سازد و «خدمت به مردم» را خارج از آن و افزوده بر آن می‌شمرد؟

این چه نوع عمومیتی است که شهید سلیمانی نماد آن بوده و آن‌را نمایندگی می‌کرده است؟

این کدام عمومیت برخاسته از جهان‌نگری ویژه شهید سلیمانی است که «باور شیعی» را با «باور جهانی» تلفیق کرده است؟ این باور جهانی چیست و چه منشأ و مشخصاتی دارد؟ آیا جز این است که باور امام و جمهوری اسلامی و شهید سلیمانی همه مولود باور اسلامی هستند؟

آیا جز این است که اشک بر مظلومین عالم و حمایت از ایشان، محصول و پیامد همان اشکی است که بر امام حسین(ع) ریخته شده است و می‌شود؟ چرا باید این دو را از هم جدا سازیم و سپس در مقام تجلیل از شهید سلیمانی و ویژه‌سازی، او را صاحب گفتمان عمومیت و به هم‌آورنده این دو معرفی کنیم؟

عمومیت‌خواهی آیا مفهوم و مبادره بدیعی بوده است که با امام و شهید سلیمانی و به تبع اقتضائات ناشی از تکثر مدرن و پست‌مدرن به آن واقف شده‌ایم یا از آموزه‌های بنیادی و مورد توصیه دین بوده است؟

رد و ریشه آن را آیا نمی‌توان در نامه حضرت علی(ع) به مالک اشتر درباره مردم مصر یافت که می‌فرمایند: اخ لک فی الدین او نظیر لک فی الخلق؟

این‌که در فرآیند انقلابی، بسیاری از جریانات متفاوت و متخالف، به جریان عمومی مردم پیوستند و به رهبری حضرت امام تمکین کردند، آیا صرفا به دلیل پررنگ کردن پابلیسیته از سوی ایشان بوده است؟

مقصود استاد محترم از پابلیسیته امام چیست؟ آیا به معنی کنار گذاردن مرزبندی‌های ایدئولوژیک و وجود سیالیت در نظام باورهای ایشان بوده است یا مربوط به عام‌گرایی ایشان در مسائل و در مخاطبان و در روش اقناع و راهبردهایی که اتخاذ کردند و امکانی که برای مشارکت بیشترین آحاد مردم فراهم آوردند؟

و بالاخره توصیه ایشان برای آینده نظام که باید پابلیسیته را در نظام باورها تسری دهد دقیقا به چه معنی است؟ آیا به این معنی است که از خاص‌گرایی دینی به مثابه بنیان‌های ایدئولوژیک این حکومت دست بردارد و به یک دولت خنثی و بلاتعین بدل شود؟ چیزی که در هیچ جای عالم حتی یک مصداق هم ندارد.

با شناختی که از اساتید نشست دارم، غالب این موارد را ناشی از سهواللسان می‌دانم و شرایط ناگزیر حاکم بر یک نشست زنده شفاهی. اگر غیر از این است و برخاسته از آرای فکرشده ایشان، بهتر و پسندیده‌تر بود که با مسئولیت و شفافیت بیشتری مطرح می‌شد و اصراری بر انتساب آن به امام و شهید سلیمانی به خرج نمی‌دادند. ما با سرمایه‌های بسیار ارزشمند و ماندگاری مواجه هستیم که در مصرف بی‌محابای آنها خیلی باید دقت و خست به خرج داد.

پی‌نوشت:

۱. https://telewebion.com/episode/0x1be6751